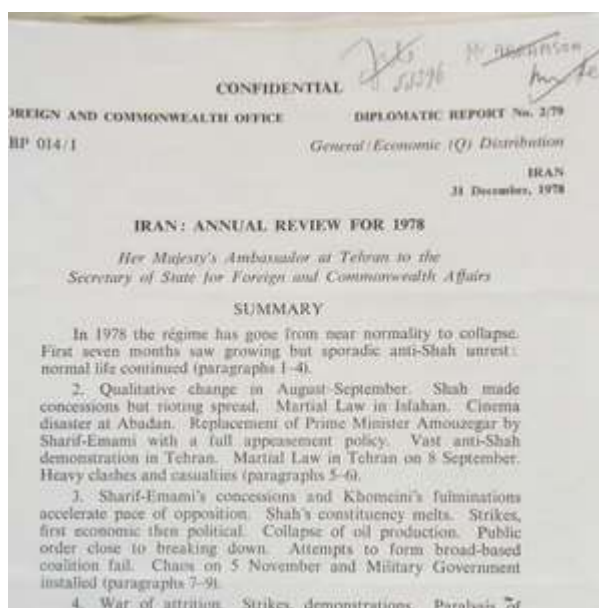


# ایران و جهان در سال ۱۹۷۹

## گزارش سوم: کالبد شکافی و ریشه یابی سقوط محمد رضا شاه و نظام پادشاهی در ایران

نویسنده: مجید تفرشی



گزارش هایی از اسناد طبقه بندی شده تازه آزاد شده در آرشیو ملی بریتانیا درباره ایران و جهان

تحولات سال های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ میلادی در ایران آن چنان سریع رخ دادند که دیپلماتها، سیاستگران و ناظران غربی در گزارش های مختلف خود از ابراز این نکته که از سیر و سرعت رخداد های ایران غافل مانده بودند ابایی نشان ندادند .

بر اساس برخی از گزارش ها و تحلیل های سفارت بریتانیا در تهران و بخش خاور میانه وزارت خارجه آن کشور، این غفلت دارای دو جنبه بود: یک، عدم توجه دقیق به دگرگونی ها و ناتوانی در پیش بینی نزدیک بودن و روند سریع آن و دوم، ناتوانی در پیش بینی و ارزیابی از قدرت واقعی و فزاینده جنبش دینی در ایران به رهبری آیت الله روح الله خمینی (ره).

این مسایل موجب شد تا در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و مدتی پس از آن چندین گزارش تفصیلی و تحلیلی از سوی دیپلمات های بریتانیایی درباره تغییرات سیاسی اخیر در ایران نوشته و بین دوایر مختلف سیاسی و اجرایی در لندن توزیع شود .

سر آنتونی پارسونز سفیر بریتانیا که در دسامبر ۱۹۷۸ ماموریتش در تهران به پایان رسید در گزارش سالانه خود به لندن نوشت: "به سختی می توان باور کرد که تنها یک سال از زمانی که شاه در کاخ نیاوران پذیرای پرزیدنت کارتر شد و دریافت تاییدی از کارتر که شاه از زمان آغاز ریاست جمهوری کارتر بود سپری شده است".

در این گزارش پارسونز تایید کرد که با وجود تلاش سخت و صرف همه انرژی شاه در پانزده سال اخیر برای بسیج کردن مردم به سوی نوگرایی و با وجود حمایت شاه توسط نیروهای مسلح خود طی چند ماه اخیر، او تنها چند روز با ترک کشور فاصله داشته و مردم تنها بر روی یک هدف یعنی کناره گیری او تمرکز کرده اند.

در بخش دیگری از این گزارش آمده است: "در سال ۱۹۷۷، شاه تصمیم گرفت تا به تدریج سیستم سیاسی کشور را آزاد کند تا اجازه بیشتری به آزادی بیان و عقیده داده و سلطه کامل سازمان امنیتش را کاهش دهد، ولی با وجود باز شدن فضای سیاسی برای تشویق به نوشتن نامه های سرگشاده توسط افراد محترم جامعه در باب ناکارآمدی نظام استبدادی و ظلم حکومت و همچنین برآمدن اعتراضات شدید روحانیان علیه تاثیرات بیش از حد غرب گرایی علیه ارزش های سنتی در ایران، شاه تلاش چندانی برای شنیدن صدای مخالفانش نکرد".

به گفته سفیر سابق بریتانیا، تاسیس حزب واحد رستاخیز توسط شاه در سال ۱۹۷۷، بیش از پیش او را بی اعتبار و اقدامات سیاسی و اقتصادی او را خدشه دار کرد.

پارسونز در ادامه از انتشار نامه توهین آمیز علیه "خمینی، آیت الله تبعیدی" و "تهمت زدن به شخصیت و توهین به قابلیت های دینی او"، در اوایل ژانویه ۱۹۷۸ در روزنامه اطلاعات به عنوان "اشتباهی جدی" نام برد و از رهبر تبعیدی مخالفان حکومت به عنوان "ریشه دارترین مخالف شاه" یاد کرد.

به باور پارسونز با وجود آغاز چرخه شورش های مختلف در شهرهای مختلف کشور و تعطیل شدن بازار تهران و حملات مخالفان به ساختما های دولتی، بانک ها و مشروب فروشی ها، در شش ماه نخست سال ۱۹۷۸ (از اوایل دی تا اوایل تیر ۱۳۵۶) وضع کشور همچنان قابل کنترل بود و شاه و ملکه، دولت و کشور همچنان به زندگی عادی خود ادامه می دادند و هیات های تجاری خارجی همچنان به ایران رفت و آمد می کردند.

به نوشته پارسونز شروع از ماه اوت ۱۹۷۸ به بعد با آغاز ماه رمضان و شروع تجمعات دینی ضد حکومتی شرایط سخت تر شد و اعلام آزادی مطبوعات و وعده برگزاری انتخابات آزاد در سال بعد توسط شاه به جایی نرسید و به اعلام حکومت نظامی در اصفهان و لغو برنامه فستیوال جشن هنر شیراز که "نماد هنر آوانگارد و سیاست فرهنگی رژیم بود" منجر شد.

در ادامه این گزارش به نقد دولت جمشید آموزگار، استعفای او و اعلام نخست وزیری سیاستمدار مسن تر جعفر شریف امامی رییس مجلس سنا، آن هم به شرط کنار نشستن شاه از اعمال قدرت و توجه به مطالبات مردم اشاره شده و نخستین گام از این توجه به مطالبات را "برچیدن تاریخ دوست داشتنی پهلوی شاه" عنوان کرده است.

پارسونز تاکید می کند که سیاست امتیاز دادن به مردم به افزایش اشتباهی مطالبات آنان و تداوم شورش ها منجر شد و ناآرامی ها ادامه یافتند و پس از یک دوره تظاهرات مسالمت آمیز، در ماه سپتامبر با

اعلام فرمانداری نظامی در تهران به "درگیری شدید نظامیان با تظاهرکنندگان و کشته شدن صدها نفر" در تهران منجر شد. به باور پارسونز حادثه ۱۷ شهریور در تهران نقطه عطفی در روند تحولات انقلاب به شمار می رفت و به سرعت گرفتن روند حوادث منجر شد.

سفیر بریتانیا از اقداماتی از قبیل آزادی زندانیان سیاسی، برقراری سیاست کارزار علیه فساد مالی، دستگیری وزرای سابق و ژنرال نعمت الله نصیری رییس پیشین ساواک، تغییر وزرا، آزاد کردن نمایش بحث های پارلمانی در تلویزیون و آزادی کامل مطبوعات و رادیو و تلویزیون به عنوان اقداماتی دیر هنگام یاد کرده است.

سفیر سابق بریتانیا ضمن تاکید بر این که در این دوره هر امتیازی که حکومت شاه به مخالفانش می داد به مانعی جدید برای ادامه سلطنت او تبدیل می شد و آغاز به کار مدارس و دانشگاه ها هم به عاملی در جهت شعله ورتر شدن بیشتر آتش ضد حکومت تبدیل شد نوشت: "حتی تبعات زلزله فاجعه بار طبرس که در ۱۶ سپتامبر (۲۶ شهریور) رخ داد نیز به تضعیف موقعیت رژیم منجر شد، چرا که کمک های امدادی روحانیان تاثیرگذارتر از کمک های پر زرق و برق و خسته کننده ارتش عمل کرد.

به نوشته پارسونز ماحرای ۱۳ آبان در دانشگاه تهران و کشته شدن تعدادی از تظاهر کنندگان نشان دهنده ناکارآمدی توازن بین سیاست حکومت نظامی و اعطای آزادی های اجتماعی توسط حکومت شاه بود و منجر به گسترش تظاهرات دانشجویی به خیابان ها و تخریب بانک ها، هتل ها، نشروپ فروشی ها و سایر موسسات از جمله سفارت بریتانیا شد، "در حالی که پرسنل نیروهای مسلح به دستور فرماندهان خود که مصمم بودند شاه را به برقراری یک دولت نظامی مجبور کنند، کنار نشسته و نگاه کردند".

پارسونز در ادامه گزارش خود از آغاز گفتگوهای شاه با شاپور بختیار یکی از سران جبهه ملی خبر داد و ضمن مشخص نبودن دقیق خواسته های بختیار پیش بینی کرد که به شدت محتمل است که شاه به خواسته بختیار در مورد خروج "به ظاهر کوتاه مدت خود" از کشور تن بدهد.

پارسونز در پایان گزارش خود با تاسف تاکید می کند که به دلیل شدت تحولات، آخرین گزارش سالانه ماموریت او بیشتر به نقل حوادث تبدیل شده تا تحلیل آن ها. از این رو وی به زودی گزارش تکمیلی دیگری را با عنوان "گزارش تودיעی" تدوین و ارسال خواهد کرد.

گزارش تودיעی پارسونز در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۷۹ (۲۸ دی ۱۳۵۷) یعنی دو روز پس از خروج محمد رضا شاه از کشور و ۲۴ روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به وزارت خارجه بریتانیا ارسال شد.

آخرین سفیر بریتانیا در حکومت پهلوی، در ابتدای این گزارش تفصیلی ۱۰ صفحه ای تاکید کرده که با وجود ارتش متحد و وفادار، نافرمانی فراگیر مدنی در سراسر کشور طی چند ماه شاه را از قدرت به زیر کشید.

به نوشته پارسونز، از مشکلات این بخش از جهان این است: "چیزی به نام ثبات، آن گونه که ما می شناسیم در خاور میانه وجود ندارد و تمایزی نیز بین رژیم ها و دولت وجود ندارد و مردم اگر بخواهند دولت را تغییر دهند باید، تنها یک راه پیش رو دارند و آن زور است".

پارسونز در ادامه گزارش تحلیلی خود اعتراف می کند که نه تنها او، بلکه اغلب ناظران نزدیک به مسایل ایران در قضاوت درباره ثبات حکومت شاه و موفقیت سیاست تغییرات اقتصادی و اجتماعی غرب گرایانه او اشتباه کرده بودند .

او دلیل این تحلیل اشتباه درباره حکومت شاه را چنین خلاصه می کند: اگرچه ما به درستی موارد مخالف اقدامات شاه را شناسایی کرده بودیم، قابلیت های اپوزیسیون را دست کم گرفته و ظرفیت اراده عناصر مختلف به اتحاد و میزان تنفر آنان از حکومت شاه را که طی سال های که شاه کشور را تحت حکومت خودکامه و نظم سیاسی خود انباشته شده بود آگاه نبودیم. شاه این نظم سیاسی را برای آزاد گذاشتن دست خود در تصمیم گیری ها و پیشبرد سیاست هایش برای رسیدن کشور به تمدن بزرگ در زمان حیات خود ضروری می دانست .

پارسونز می افزاید: "ما همچنین می دانستیم که طبقه مذهبی به طور کامل از سیاست های حساب شده و عامدانه شاه برای تمسخر و تحقیر اسلام و اجبار به مردم ایران برای الهام گرفتن از شکوه قبل از اسلام هخامنشی و ساسانی و ترکیب آن با ارش های مادی غربی منزجر بود .

به نوشته این دیپلمات بریتانیایی، در سال های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ و رشد سریع اقتصادی، فاصله بین فقیر و غنی در ایران و فساد اقتصادی دهشت بار، از جمله و به خصوص در خانواده پهلوی، به مراتب فراتر از مرزهای مرسوم در جامعه ایرانی رفت و به مشکلات و جنبه های منفی فزاینده تحولات نامتوازن دیگری از قبیل ناتوانی و استبداد حکومت، قساوت و حضور همه جانبه ساواک به ناامیدی کسانی که در دوران شکوفایی اقتصادی به شهرها هجوم برده بودند افزود .

پارسونز در ادامه ضمن آن که به بهبود نسبی وضع اقتصادی، بهداری و تعلیم و تربیت ایران در ۱۵ سال آخر حکومت شاه در مقایسه با گذشته اشاره کرده و می افزاید: "من همواره فکر می کردم و اکنون نیز بر این باورم که با تکیه بر وفاداری نیروهای مسلح به شاه، او می تواند به حکومت دیکتاتوری خود و همزمان با دادن امتیازاتی به مردم، تا زمان مناسبی، مثلا نیمه دهه ۱۹۸۰ که قدرتش را به پسر خود تفویض کند تداوم بخشد .

پارسونز معتقد بود که اگر شاه از سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) تحولات و اصلاحات را سرعت می بخشید، آزادی ها را افزایش می داد و روابط شخصی خود با مردمش را متفاوت می کرد، می توانست ضمن ارائه آزادی های سیاسی نسبت به از دست دادن تاج و تخت خود بیمناک نباشد و شاید اکنون نیز نیروهای اپوزیسیون قادر به سرنگون کردن وی نبودند .

پارسونز با تردید در توانایی شاه در اداره ایران ادامه می دهد: "در یک جامعه حساس شرقی، شاه مردی نا به جا برای این کار بود، اگرچه او فردی باهوش، پویا، کارآمد و پر ابهت بود و می توانست یک کارمند ارشد دولتی یا رییس درجه یک اداره در یک کشور غربی باشد .

سفیر بریتانیا در ادامه شاه را انسانی خجالتی و درون گرا قلمداد می کند که این روحیه با افزایش قدرت و شکوه او تقویت شده بود، فردی منزوی و فاقد حس مباحثه جدی که اطلاعاتش را به صورت دست دوم از افرادی دریافت می کرد که به طور مداوم از جامعه جداتر و خودکامه تر می شدند و به جای واقعیت تلخ، فقط به او چیزهایی را می گفتند که او دوست داشت بشنود .

به نظر پارسونز شاه زمان بدی را برای اعطای آزادی های سیاسی انتخاب کرد و به جای سال ۱۹۷۷ به بعد که اوضاع اقتصادی ایران دچار رکود و بحران بود و منجر به بروز نارضایتی عمومی شده بود، باید سیاست آزاد سازی خود را در همان سال های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ که دوران اوج شکوفایی اقتصادی کشور بود تا بر اساس رضایت نسبی مردم بدون خطر به موفقیت دست یابد .

به نوشته پارسونز برخلاف بسیاری دیگر، او از میزان هماهنگی و سازمان دهی نیروهای اپوزیسیون و بسیج چنین حرکت عظیم مخالف شاه در سراسر کشور حتی روستاهای دور افتاده کمتر شگفت زده شده است، چرا که: "ایرانیان مانند دیگر اهالی خاور میانه افرادی بسیار جالب در سازماندهی فی البداهه امور در آخرین دقایق هستند. آنها به مراتب کمتر از ما برای برنامه ریزی و راه اندازی کار برنامه ریزی کرده و یک شبه این کار را می کنند. برای من همواره مایه شگفتی بوده که چگونه ایرانیان کنار نشسته و مثلا برای یک دیدار رسمی دولتی تا ۴۸ ساعت قبل از ماجرا کاری نمی کنند، ولی در آخر هم کار را به نحو احسن سازمان داده و اجرا می کنند. من تا حد زیادی فکر می کنم که عناصر اپوزیسیون خود نیز همانند هر یک از ما در مسیر سازمان دهی حوادث و کارزار خود شگفت زده شده اند."

پارسونز درباره دولت تازه بر سر کار آمده شاپور بختیار می نویسد: "در حال حاضر دولت هیچ اقتداری ندارد و خمینی بر خیابان ها و اعتصابات فرمان می راند، هرچند عناصر مهمی در اعتصابات حتی به فرمان او نیز عمل نمی کنند... بازگشت ناگهانی خمینی می تواند بختیار را کنار بزند. ارتش نامطمئن و فاقد تمرکز است، اگرچه هنوز قادر به اعمال نهایی قدرت است. اقتصاد نابود شده، همه فعالیت های اقتصادی و صنعتی متوقف شده، فعالیت ادارات دولتی و امور مالی فلج شده، تولید نفت کمتر از نیازهای داخلی و کمبود کالاهای ضروری ادامه دارد."

در ادامه این گزارش تاکید شده که سرنوشت ایران و تعیین مسیر آن بستگی به تصمیم آیت الله خمینی (ره) در نحوه تعامل با دولت بختیار و انتخاب گزینه آشتی پذیری یا آشتی ناپذیری در برابر آن و دیگر عناصر میانه رو است .

سفیر بریتانیا پیش بینی می کند که حتی بهد شرط بهبود سریع وضع اقتصادی ایران، بدون تردید در شرایط جدید ایران بازار کوچکتري برای کالاها و خدمات بریتانیا خواهد بود .

در بخش آخر این گزارش پارسونز به بیان احساسات خود درباره ایران و شخص شاه می پردازد: "من تهران را با احساسی دوگانه ترک می کنم. بسیار غمگینم که خانه ای را ترک می کنم که از بدو تولد تاکنون، طولانی تر زمان بی وقفه را در خارج از خانه در آن سپری کرده ام. کشوری که هرچند پایتخت آن ناخوش آیند است، ولی احتمالا زیباتر، متنوع تر و جذاب تر از هر محل دیگری که من در آن خدمت کرده ام است. من اگرچه به شدت برای شاه متاسفم، ولی حضور در حوادث دراماتیک و تاریخی چند ماه اخیر را با هیچ چیزی عوض نمی کنم ... من همچنین دلواپس برخی از دوستانم در رژیم قبلی هستم که اکنون در زندانند ... به خصوص امیر عباس هویدا دوست بیش از بیست ساله ام که در بسیاری موارد با شاه هم رای بود و سال ها به عنوان نخست وزیر و اخیرا به عنوان وزیر دربار صادقانه به او خدمت کرد. به عنوان یک فرد شجاع و میهن دوست، او وقتی که با خطر مواجه شد از فرار خودداری کرد و اکنون ممکن است بهای این کارش را بپردازد. صادقانه امیدوارم که چنین نشود."

پنج ماه پس از پیروزی انقلاب در ۱۳ ژوئیه ۱۹۷۹ نیز نیک براون یکی از کارکنان جوان بخش خاور میانه وزارت خارجه بریتانیا که سال ها بعد خود به مقام کارداری و سپس سفارت کشورش در تهران منصوب شد در گزارشی تحلیلی به بررسی و واکاوی دلایل سقوط شاه پرداخت .

براون به طور خلاصه بیان می کند که تا سال ۱۹۷۷ مخالفت عمومی با محمد رضا شاه بیشتر در دست نیروهای روشنفکری بود و در عین حال تا آن زمان نیروهای ساواک کنترل اوضاع را کاملاً در اختیار داشتند. ولی از ابتدای سال ۱۹۷۸ (دی ماه ۱۳۵۶) قدرت برتر در بین مخالفان او شدند .

این گزارش دلایل سقوط شاه را این گونه طبقه بندی می کند: ۱. مخالفت توده های مردم با بی احترامی شاه به روحانیت سنتی قدرتمند شیعه، ۲. انزوای کامل شاه از دیدگاه های واقعی ایرانیان، ۳. سیاست سرکوب ساواک علیه روشنفکران و دانشجویان، ۴. فساد گسترده مالی که بخش عمده ای از آن در بین خانواده سلطنت بود، ۵. ناتوانی حکومت از اجرای برنامه های بزرگ اجتماعی و کشاورزی افزایش نارضایتی، ۶. نبود آزادی های سیاسی در کشور به خصوص برای نسل جوان، ۷. رشد سریع اقتصادی اوایل دهه ۱۹۷۰، هجوم گسترده به شهرها و به دنبال آن رکود اقتصادی و بروز نارضایتی، ۸. کاهش قدرت بازار و بازاریان در کنترل اقتصاد کشور به خصوص با توجه به ارتباط آنان با علمای شیعه، ۹. بروز مشکل در زندگی کشاورزان به دلیل سیاست های نا به جای اصلاحات ارضی، ۱۰. ارتباط و اتکای کامل حکومت شاه به قدرت های غربی که مورد تایید مردم نبود .

یکشنبه ۱۳ دی ۱۳۸۸

منبع: دیپلماسی ایرانی

وبلاک مجید تفرشی

<http://mtafreshi.persianblog.ir>